

یادنامه

مهندس مهدی بازرگان

اولین سالگرد درگذشت

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

فهرست

.....	مقدمه
.....	زندگینامه
.....	الف
.....	خاطرات سفر ناتمام
.....	دکتر محمدحسین بنی‌اسدی ۰۰۸

فصل اول: گزارش مراسم بزرگداشت در تهران و شهرستان‌ها

.....	گزارش مراسم تشییع
.....	۰۲۱
.....	گزارش مراسم یادبود در تهران و شهرستان‌ها
.....	۰۲۵
مراسم ختم در حسینیه ارشاد:	
مقدمه	
افتتاحیه	
افتتاحیه سخنرانی‌ها	
.....	دکتر یدالله سبحانی
.....	۰۲۶
.....	در سوگ پدری مهربان
.....	محمد نوید بازرگان
.....	۰۲۸
.....	آنکه به نام بازرگان بود نه به صفت
.....	دکتر عبدالکریم سروش
.....	۰۳۰
.....	ارشادات الهی برای عبرت از رفتگان
.....	مهندی عبدالعلی بازرگان
.....	۰۴۸
.....	مراسم مسجد ارک (۷۳/۱۱/۰۸)
.....	حجت‌السلام اشکوری
.....	۰۵۱
مراسم مسجد گیاهی تهران (۷۳/۱۱/۱۰)	
.....	شریف‌زاده
.....	۰۵۵
.....	دکتر ابراهیم یزدی
.....	۰۶۲
مراسم چهلم، حسینیه ارشاد:	
.....	مقدمه سخنرانی‌ها
.....	۰۶۴
.....	دکتر یدالله سبحانی
.....	۰۶۵

۴ _____ یادنامه مهندس مهدی بازرگان

- ۰۶۶ حاج مصطفی بازرگان
- ۰۶۸ دکتر رضا صدر
- ۰۷۱ عبدالعلی ادیب برومند
- ۰۷۳ حجت الاسلام حسن یوسفی اشکوری
- ۰۷۷ مهندس غلامعباس فریور
- ۰۷۸ مهندس مصطفی کتیرایی
- ۰۸۱ مهندس عبدالعلی بازرگان
- ۰۸۴ حجت الاسلام محمد مجتهد شبستری
- ۰۸۷ گزارشی از دانشگاه صنعتی امیرکبیر

شهرستان‌ها:

* مراسم اصفهان

- ۰۸۹ گزارش مراسم
- ۰۹۱ قطعه ادبی «یادواره آفتاب»
- ۰۹۳ سخنرانی دکتر رضا صدر
- ۰۹۴ * مراسم اهواز
- ۰۹۵ سخنرانی مهندس عبدالعلی بازرگان
- ۰۹۸ سخنرانی دکتر غلامعباس توسلی
- ۰۹۹ سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی
- * مراسم تبریز
- ۱۰۰ گزارش مراسم
- * مراسم زنجان
- ۱۰۱ گزارش مراسم
- ۱۰۲ سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی
- ۱۰۳ * مراسم هفتم شیراز
- ۱۰۵ سخنرانی دکتر سیدمحمد مهدی جعفری
- ۱۰۸ * مراسم چهلم شیراز
- ۱۰۹ * مراسم قزوین
- ۱۱۰ * مراسم گرگان
- * مراسم مشهد
- ۱۱۱ گزارش مراسم
- ۱۱۳ سخنرانی آقای طاهر احمدزاده

فصل دوم: رد پای خاطرات در میان خویشان

بازرگان از زبان همسر	۱۱۸
ملک طباطبایی	۱۱۸
میراث پدر	۱۱۹
زهرا بازرگان	۱۱۹
بهار در باغچه پدر، بدون پدر	۱۲۳
زهرا بازرگان	۱۲۳
دل‌م برای پدر تنگ شده	۱۲۸
زهرا بازرگان	۱۲۸
عشقی در کمند عقل	۱۳۲
عبدالعلی بازرگان	۱۳۲
گام به گام با پدر، گردشی در باغ خاطرات	۱۴۰
فرشته بازرگان	۱۴۰
همواره در تلاش، همواره در حرکت و همواره زنده	۱۴۵
فتانه بازرگان	۱۴۵
تصویرهای ماندگار	۱۵۰
محمدنوید بازرگان	۱۵۰
آخرین لحظات با پدر بزرگ	۱۵۴
مژده حجازی	۱۵۴
حجتی بود که با غیر خدا کار نداشت	۱۵۸
امیرعلی بنی‌اسدی	۱۵۸
خاطراتی از پدر بزرگ	۱۶۰
نازنین بنی‌اسدی	۱۶۰
مصاحبه با اعضای خانواده و آشنایان	۱۶۱

فصل سوم: انعکاس در مطبوعات

بازرگان، مردی که خود یک نهاد شد	۱۸۶
مسعود بهنود	۱۸۶
دو مفهوم مردمی بودن	۱۹۱
مهندس عزت‌الله سبحانی	۱۹۱
در میانه انحصارگرایی و آزادمنشی	۱۹۴
احمد شایگان	۱۹۴
حقیقت و گل سرخ هر دو صاحب خارند	۲۰۱
فرهاد بهبهانی	۲۰۱
مردی که شاه‌نفس خود را مهار کرده بود	۲۰۸
دکتر ابراهیم یزدی	۲۰۸
مهندس مهدی بازرگان، رادمرد آزاده و مسلمان ایران	۲۱۱
محمدجواد حجتی کرمانی	۲۱۱
هنر بازرگان، خاطره‌ای مطبوعاتی از مهندس بازرگان	۲۱۵
جلال رفیع	۲۱۵
نگاهی به زندگی سیاسی، مذهبی بازرگان	۲۱۸
دکتر حمید بهرامی احمدی	۲۱۸
سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز - مرده آنست که نامش، به‌نکویی نبرند، نشریه افتخارات ملی	۲۲۳
یادی از مهندس بازرگان، آن مسلمان وارسته و مبارز صدیق، نشریه امید	۲۲۶
در سوگ پیشکسوت، ایران فردا، ضمیمه شماره ۱۶	۲۲۹
مهندس عزت‌الله سبحانی	۲۲۹
درد باید مردسوز و مرد باید گام‌زن، ایران فردا، ضمیمه شماره ۱۶	۲۳۱
علی اردلان	۲۳۱
مهندس بازرگان و رویدادهای پس از انقلاب، ایران فردا، ضمیمه شماره ۱۶ ... پرویز بابایی	۲۳۵

- روحانیت و مهندس بازرگان، ایران فردا حجت الاسلام محمدجواد حجتی کرمانی ۲۴۰
- بازرگان مردی مستقل، معتدل، رادیکال، ایران فردا مهندس عزت الله سجایی ۲۴۴
- برخورد از «چپ» به بازرگان، ایران فردا پیروز فقهایی دوانی ۲۵۶
- مهندس بازرگان و تدوین خاطرات، ایران فردا سرهنگ غلامرضا نجاتی ۲۶۱
- مهندس بازرگان چرا نخست وزیر شد؟، ایران فردا دکتر ابراهیم یزدی ۲۷۲
- مردی در ارتفاع صداقت، ایران فردا حجت الاسلام حسن یوسفی اشکوری ۲۷۸
- بازرگان مبارزه جویی صنعت پیشه و سیاست مداری مداراگر، پیام امروز ۲۸۳
- خلوص خدمت بازرگان، پیام هاجر دکتر علی محمد ایزدی ۲۸۷
- مردی بزرگ از سلاله‌ی راستان، پیام هاجر دکتر سید محمد مهدی جعفری ۲۹۶
- یادی از شادروان مهندس مهدی بازرگان، نشریه تاریخ و فرهنگ معاصر خسروشاهی ۲۹۹
- به یاد شادروان مهندس بازرگان، نشریه بنیاد دایره المعارف اسلامی اصغر صادقی ۳۰۱
- راه دشوار دموکراسی و ضرورت «بازرگان شناسی»، نشریه‌ی خواندنی پدرام بشر دوست ۳۰۷
- بازرگان، اسلام طراز دموکراسی و عزای ملی ما ایرانیان، نشریه‌ی خواندنی .. ارژنگ مانیان ۳۰۹
- قهرمان سازی، دشمن سازی، ره آورد محمد حسین سروش ۳۱۰
- اختلاف نظر و سعه صدر، روزنامه سلام ۳۲۹
- بازرگان در میزان، میهن علی اصغر حاج سیدجوادی ۳۳۱
- کجا چنین مردی را سراغ داریم؟، شهروند محمود گودرزی ۳۳۷
- آیا کسی را چون او سراغ دارید؟، شهروند محمود گودرزی ۳۴۳
- به یاد مهندس بازرگان، نشریه عصر ما ۳۴۸
- نگاهی به زندگی شادروان مهدی بازرگان، نشریه کلک سعید برزین ۳۵۰
- دین و سیاست از دیدگاه مهندس بازرگان، مجله کیان دکتر غلامعباس توسلی ۳۶۳
- بازرگان و مسأله علم و دین، مجله کیان احمد نراقی ۳۷۲
- تجربه‌ی بازرگان، فصلنامه گفتگو مراد ثقفی ۳۸۷
- راهیان سفر بی بازگشت (درگذشت مهندس بازرگان)، فصلنامه هستی ۳۹۹
- مروری بر حیات علمی - سیاسی مهندس بازرگان، روزنامه همشهری ۴۰۲

فصل چهارم : مقالات و سروده‌ها

- به مناسبت چهلم مرحوم مهندس بازرگان محمد بسته‌نگار ۴۰۵
- سیر تحول قرآن، تحولی بنیادین در قرآن شناسی دکتر سید محمد مهدی جعفری ۴۰۷
- یادگارهای مهندس بازرگان مهدی چهل تنی ۴۱۴
- نگاهی نه از چشم بلکه از روزنه‌ی خرد دکتر محمد باقر صدیقی ۴۱۷

در ستایش و سوگ بازرگان	۴۱۸
احیاگر «قرآن»، سیاستمداری «متعهد» ش. لامعی	۴۲۱
یادبود	۴۲۷
به مناسبت چهلمین روز رحلت محنت‌بار مهندس بازرگان	۴۲۹
آخرین دیدار در آخرین روز	۴۳۳
ای نقطه وصل دانش و ایمان	۴۳۶
بازرگان آزادی	۴۳۸
مونس جان	۴۳۸
مرثیه‌ای در سوگ ابرمرد	۴۳۹
حماسه	۴۳۹
آرام و بی‌کرانه	۴۴۰
نادره مرد	۴۴۱
آیت‌الله حسن‌المآب	۴۳۷
در تشییع مهندس عشق و آزادی	۴۴۲
اندوه‌گزاری	۴۴۳
آزاد و سرافراز	۴۴۵
آمیزه مبارکی از حزم و عشق ورزیدن	۴۴۸
نور اهورایی	۴۴۸
مرد ره	۴۴۹
یاد یاران جدا شده	۴۴۹
منظومه‌های انس و استغنا	۴۵۰
به جنت شادمان بادا روانش	۴۵۱
وداع با عاشقان	۴۵۱
در اوج قلّه‌ی ایمان	۴۵۲
عشق وطن	۴۵۲
در سوگ بازرگان عشق	۴۵۳
عالمی آزاده	۴۵۴
مهندس مهدی، انسان خدوم انس ایران بود	۴۵۴
چریک پیر ایران	۴۵۴
آخرین تیر صبر	۴۵۵
هو	۴۵۵

فصل پنجم: تسلیت‌ها و بیانیه‌ها

* تسلیت‌های داخل کشور

- ۴۵۷..... مقام محترم رهبری و جوانیه دکتر سبحانی
- ۴۵۸..... آیت‌الله منتظری
- ۴۵۹..... ریاست جمهوری
- ۴۵۹..... وزیر آموزش و پرورش
- ۴۶۰..... جلال‌الدین آیت‌الله زاده
- ۴۶۰..... علی امیری فر
- ۴۶۱..... مهدی حایری یزدی
- ۴۶۱..... مصطفی شعار
- ۴۶۱..... خانواده مرحوم آیت‌الله طالقانی
- ۴۶۲..... محمدحسین طباطبایی بروجردی
- ۴۶۲..... حسین قریب
- ۴۶۳..... لطف‌الله میثمی
- ۴۶۳..... حاجتی کرمانی، موسوی بجنوردی، سرحدی‌زاده، سیدحسن طباطبایی
- ۴۶۴..... جمعی از فارغ‌التحصیلان اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی آمریکا و کانادا

* تسلیت‌های خارج از کشور

- ۴۶۴..... مرشد جماعت اخوان‌المسلمین مصر، دکتر محمدحامد ابوانصر
- ۴۶۵..... رهبر حزب رفاه ترکیه، پروفیسور دکتر نجم‌الدین اربکان
- ۴۶۵..... دبیر کل کنفرانس مردمی عربی و اسلامی (سودان)، دکتر حسن عبدالله الترابی
- ۴۶۵..... رهبر جنبش اسلامی تونس، راشد الغنوشی
- ۴۶۶..... جبهه نجات اسلامی الجزایر، رئیس هیأت اجراییه
- ۴۶۶..... نامه تسلیت دکتر ابراهیم صلاح
- ۴۶۷..... یادى از مهندس مهدى بازرگان، دکتر مظفر پرتو ماه

* اطلاعیه‌های نهضت آزادی ایران

- ۴۶۹..... در رابطه با بیماری قلبی، سفر برای انجام عمل، فوت، تشییع و...
- ۴۸۰..... * تصاویر اصل نامه‌ها و بیانیه‌ها و تسلیت‌ها و کلیشه‌های روزنامه‌ها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زندگینامه مهندس مهدی بازرگان



مهدی بازرگان متولد سال ۱۲۸۶ شمسی در تهران، پدرش مرحوم عباسقلی بازرگان (تبریزی) از تجار دیندار و روشنفکر و سرشناس زمانش بود که علی‌رغم استبداد رضاشاهی، در پایه‌گذاری برخی فعالیت‌های دینی و اجتماعی، با همکاری مرحوم سیدابوالحسن طالقانی نقش مؤثری داشت و در دوران نهضت ملی نیز در ائتلاف نیروها و جلب حمایت روحانیون و بازاریان نسبت به دکتر مصدق کوشش فراوان می‌نمود.

بازرگان تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه سلطانی و دوره متوسطه را در دارالمعلمین مرکزی که از اولین مدارس به سبک جدید بود، به پایان رسانید و در سال ۱۳۰۶ شمسی به همراه گروه محصلین ممتاز اعزامی دولت به کشور فرانسه رفت

و به مدت هفت سال در آن دیار اقامت نمود. بازرگان در بین دانشجویان اعزامی، اولین ایرانی بود که پس از گذراندن دوران مقدماتی و قبولی در کنکور سراسری وارد تحصیلات عالی در خارج از کشور می‌شود و به‌خاطر همین موفقیت مورد تشویق وزیر فرهنگ وقت (مرحوم مرآت) قرار گرفت. نامبرده علاوه بر اشتغالات درسی در آن دوران، به تحقیق و تتبع در مبانی اعتقادی خود که متأثر از تعلیم پدر و تفسیر مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی در دوران دبیرستان بود، ادامه می‌داد و به همراه دکتر یدالله سبحانی و مرحوم دکتر محمد قریب تلاش‌هایی در این زمینه می‌نمود.

بازرگان بعد از خاتمه تحصیلات در سال ۱۳۱۳ شمسی به ایران بازگشت و پس از انجام خدمت وظیفه در سال ۱۳۱۵ به‌عنوان اولین دانشیار در دانشکده فنی تهران مشغول بکار شد و در دو دوره متوالی ریاست دانشکده فنی را به‌عهده داشت. نامبرده در سال ۱۳۲۹ در جریان مبارزات نهضت ملی برای خلع‌ید از دولت انگلیس و ملی کردن نفت، از طرف دکتر محمد مصدق به مدیریت عامل شرکت نفت برگزیده شد و به همراه هیأت منتخب دولت به آبادان رفت و با حمایت مردم و همت مهندسین و متخصصین، موفق به اداره صنعت عظیم نفت پس از اخراج بیگانگان گردید. بازرگان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تصاحب مجدد نفت توسط کنسرسیوم بین‌المللی، سرپرستی سازمان آب را به‌عهده گرفت و برای نخستین‌بار موفق به احداث شبکه لوله‌کشی آب تهران گردید. با این حال به‌خاطر امضای نامه‌ای اعتراض‌آمیز علیه انتخابات غیرقانونی مجلس از خدمات دولتی کنار گذاشته شد. بازرگان پس از این، دیگر امکان خدمات دولتی تا قبول نخست‌وزیری پس از انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را نیافت و همواره در بخش خصوصی امرار معاش می‌کرد.

فعالیت‌های دینی بازرگان که مقدم بر فعالیت‌های سیاسی‌اش بود، از همان اوان تدریس در دانشگاه و تماس با دانشجویان از طریق مشارکت در تأسیس انجمن‌های اسلامی دانشجویان و معلمین (و بعدها مهندسین و پزشکان) و سخنرانی‌های متعدد در مجالس و محافل مذهبی و علمی شروع گردید. سخنرانی‌هایی که عمدتاً به‌صورت جزوه یا کتاب بچاپ می‌رسید و در خلاء اعتقادی آن دوران و در برابر تبلیغات حزب توده نقش مؤثری ایفا می‌نمود.

به‌همراه این تلاش‌های اعتقادی، از نظر اجتماعی و سیاسی نیز بازرگان بیکار نمی‌نشست و به‌مناسبت‌های مختلف سخنرانی‌های پرشوری در جمع دانشجویان یا در محافل سیاسی همچون حزب ایران، که نطفه اولیه جبهه ملی و اولین تشکل ملی قشر تحصیلکرده بود، ایراد می‌نمود. با اینحال هنوز موافق «بازی جوانان با سیاست» و دخالت

دانشگاهیان در کارهای سیاسی نبود. تا وقتی که روند مسائل مملکتی نشان داد که در شرایط استبداد و اختناق چاره‌ای جز خروج از محدوده‌های شغلی باقی نمی‌ماند. بازرگان پس از آنکه بخاطر اعتراض علیه انتخابات غیرقانونی مجلس در بهمن ماه ۱۳۳۲ از فعالیت‌های دولتی کنار گذاشته شد، در همان روزهای نخست وقوع کودتا، در تشکیل نهضت مقاومت ملی مشارکت نمود و در آذر ماه همان سال به دلیل نوشتن نامه‌ای اعتراض آمیز به کمیسیون نفت مجلس بخاطر انعقاد قرارداد خیانت‌بار با کنسرسیوم نفت، به همراه ده نفر استاد امضا کننده دیگر از دانشگاه اخراج گردید و سال بعد پس از کشف چاپخانه مخفی نهضت مقاومت ملی به همراه برخی فعالان بازداشت و به مدت ۸ ماه در زندان لشکر ۲ زرهی محبوس گردید و در همین زندان بود که کتاب «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان» را به رشته تحریر درآورد. بازرگان در تشکیل جبهه ملی دوم و مبارزات قانونی علیه انتخابات فرمایشی مجلس فعالیت مؤثر داشت و در بهار سال ۱۳۴۰ در شرایط ویژه‌ای که حاصل شده بود، تشکیلات «نهضت آزادی ایران» را که تجدید حیات از «نهضت مقاومت ملی» با ائتلاف نیروهای ملی و مذهبی جدید همچون مرحومین طالقانی و زنجانی بود، پایه‌گذاری کرد و در بهمن همان سال بازداشت و پس از محاکمه‌ای طولانی در سال ۱۳۴۲ به ده سال زندان محکوم گردید.

بازرگان در سال ۱۳۴۶ پس از پنج سال اسارت و تبعید به زندان برازجان، آزاد گردید و به فعالیت‌های علمی، اجتماعی و دینی خود ادامه داد. از جمله در تشکیل کمیسیون ایرانی دفاع از حقوق بشر و زندانیان سیاسی، نقش مؤثری داشت و در ائتلاف نیروها و جهت‌دهی به مبارزات علیه رژیم استبدادی فعالیت می‌نمود. در جریان انقلاب ۱۳۵۷، یک هفته قبل از پیروزی انقلاب، بازرگان به نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب برگزیده شد و به مدت ۹ ماه سکان کشتی طوفان‌زده دولت را به دست داشت. پس از استعفا نیز در شورای انقلاب همکاری داشت و تلاش می‌کرد از انحراف انقلاب جلوگیری نماید. در اولین انتخابات مجلس، بازرگان با رأی سنگین به نمایندگی مردم تهران برگزیده شد و در فراکسیون اقلیت، به همراه نمایندگان دیگر مخالف‌هایی را علیه موضوعی که آنها را آفات انقلاب می‌دانست، ابراز می‌نمود. بازرگان در خارج مجلس از طریق فعالیت در نهضت آزادی و نوشتن مقاله در روزنامه میزان و سخنرانی در محافل اجتماعی و نوشتن نامه‌های سرگشاده به مقامات مملکتی می‌کوشید در برابر انحصارگری و انحراف از اهداف اولیه انقلاب اعتراض نماید و در همین راستا به اتفاق جمعی از

نیروهای ملی و مذهبی «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» را پایه گذاری کرد و در انتقاد و ایفای فریضه امر به معروف و نهی از منکر تلاش فراوان نمود. به طور کلی بازرگان در عین اعتقاد به اسلام و آرمان های اصیل انقلاب، بعضاً مواضعی مخالف عملکرد حاکمان و متولیان انقلاب داشته است.

بازرگان در نیم قرن گذشته در صحنه تحقیق و تتبع و تألیف و سخنرانی های دینی و سیاسی فعال بوده و آثار فراوانی بجای گذاشته که بعضاً بدین قرار می باشد :

الف - پیرامون آیه بعثت :

- ۱- خداپرستی و افکار روز در انجمن اسلامی مهندسين ۱۳۳۶
- ۲- انسان و خدا در انجمن اسلامی مهندسين ۱۳۳۷
- ۳- خدا در اجتماع در انجمن اسلامی مهندسين ۱۳۳۸
- ۴- مسلمان اجتماعی و جهانی (تدوین توسط مهندس عبدالعلی بازرگان) ۱۳۳۸
- ۵- مسئله وحی انجمن اسلامی مهندسين ۱۳۳۹
- ۶- خودجوشی
- ۷- تبلیغ پیغمبر در زندان قصر ۱۳۴۲
- ۸- بعثت و ایدئولوژی در زندان قصر ۱۳۴۳
- ۹- سیر تحول قرآن ۱۳۴۴ (چاپ متمم جلد اول در ۱۳۶۲)
- ۱۰- بعثت و تکامل در مدرسه کمال ۱۳۴۶
- ۱۱- انگیزه و انگیزنده در انجمن اسلامی مهندسين، سخنران مهندس صباغیان ۱۳۴۸
- ۱۲- بعثت و دولت (در حسینیه ارشاد پس از پیروزی انقلاب) ۱۳۵۹
- ۱۳- راه های ایمان در انجمن اسلامی مهندسين ۱۳۶۰
- ۱۴- بعثت و تزکیه در انجمن اسلامی مهندسين (ابعاد بعثت) ۱۳۶۱
- ۱۵- حکمت یا ماده چهارم بعثت در انجمن اسلامی مهندسين (ابعاد بعثت) ۱۳۶۲
- ۱۶- گمراهان ۱۳۶۲
- ۱۷- بعثت و معجزات ۱۳۶۳
- ۱۸- ناگفته های بعثت ۱۳۶۴
- ۱۹- خدا و آخرت تنها برنامه بعثت انبیاء ۱۳۷۱
- ۲۰- آزادی در رسالت پیامبر ۱۳۷۳

ب - علمی و مستقل و جداگانه

- ۱- ترمودینامیک صنعتی (دو جلد) ۱۳۲۴
- ۲- پدیده های جوی ۱۳۴۴

ج- علمی- اسلامی

- ۱- نماز ۱۳۲۱
- ۲- مطهرات در اسلام ۱۳۲۲ سخنرانی در کانون اسلام
- ۳- ضریب تبادل مادیات و معنویات ۱۳۲۲ سخنرانی در حزب ایران
- ۴- راه طی شده ۱۳۲۴ سخنرانی در انجمن اسلامی دانشجویان
- ۵- پراگماتیسم در اسلام ۱۳۲۸ سخنرانی در انجمن اسلامی دانشجویان
- ۶- ترمودینامیک انسان - عشق و پرستش ۱۳۳۶ در زندان لشکر زرهی
- ۷- اسلام جوان ۱۳۴۱ انجمن اسلامی مهندسين
- ۸- اختیار ۱۳۴۱ انجمن اسلامی دانشجویان
- ۹- ذره بی انتها ۱۳۴۴ در زندان قصر
- ۱۰- باد و باران در قرآن ۱۳۴۳ در زندان قصر
- ۱۱- انسان و زمان ۱۳۵۶ سخنرانی در مسجد دبیرستان کمال
- ۱۲- جمله شناسی قرآن ۱۳۵۶
- ۱۳- توحید و طبیعت و تکامل ۱۳۵۶ سخنرانی در دبیرستان کمال

د- علمی- اجتماعی- اسلامی

- ۱- مذهب در اروپا ۱۳۲۰ در مجله دانش آموز (کانون اسلام)
- ۲- کار در اسلام و ایران ۱۳۲۵ در انجمن اسلامی دانشجویان
- ۳- از خداپرستی تا خودپرستی (اسلام یا کمونیسم) در انجمن اسلامی دانشجویان ۱۳۲۹
- ۴- جنگ دیروز و فردا برای نشریه و سالنامه هنرستان صنعتی مشهد ۱۳۳۴
- ۵- احتیاج روز ۱۳۳۶
- ۶- سرّ عقب افتادگی ملل مسلمان ۱۳۳۸ مقاله در مجله اسلامی لندن
- ۷- مزایا و مضار دین ۱۳۳۹ در انجمن اسلامی دانشجویان
- ۸- اسلام مکتب مبارز و مولد ۱۳۴۰
- ۹- مرز میان دین و سیاست ۱۳۴۱ در کنگره انجمن های اسلامی ایران
- ۱۰- مرجعیت و روحانیت (دو مقاله) ۱۳۴۱ سمینار
- ۱۱- دین و تمدن ۱۳۵۲ مقدمه برای یک کتاب
- ۱۲- لزوم سلسله مراتب در ارتش جمهوری اسلامی ۱۳۵۹
- ۱۳- خدمات و مبرّات در جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۹
- ۱۴- راه های ایمان ۱۳۶۰
- ۱۵- قرآن و مسیحیان ۱۳۶۵

ه - علمی - اجتماعی - سیاسی

- ۱- مقلد نباشیم ۱۳۲۱
- ۲- فحش و تعارف در ایران ۱۳۲۱
- ۳- آثار عظیم اجتماع مقاله در روزنامه جبهه ۱۳۲۲
- ۴- بینهایت کوچکها مقاله در روزنامه کیهان ۱۳۲۶
- ۵- سرچشمه استقلال سخنرانی در دانشکده فنی ۱۳۲۷
- ۶- جنگ شکر در کوبا در زندان قصر ۱۳۴۲
- ۷- مدافعات در دادگاه نظامی (چرا با استبداد مخالفیم) ۱۳۴۲
- ۸- نهضت آزادی هند در زندان قصر ۱۳۴۳
- ۹- سازگاری ایرانی در زندان قصر ۱۳۴۳
- ۱۰- بررسی نظریه اریک فروم ۱۳۵۵
- ۱۱- علمی بودن مارکسیسم ۱۳۵۵
- ۱۲- مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب ۱۳۵۹
- ۱۳- انقلاب ایران در دو حرکت ۱۳۶۳

و- ایدئولوژیک

- ۱- دل و دماغ سخنرانی در انجمن اسلامی مهندسين ۱۳۲۶
- ۲- آموزش قرآن (۴ جلد) حدود ۱۳۳۵
- ۳- یادداشت‌هایی از سفر حج ۱۳۳۷
- ۴- آموزش تعلیمات دینی ۱۳۳۸
- ۵- خانه مردم ۱۳۳۸
- ۶- علی و اسلام ۱۳۳۹
- ۷- درس دینداری تقریرات در دانشسرای تربیت معلم ۱۳۴۰
- ۸- دعا در زندان قصر ۱۳۴۱
- ۹- نیک نیازی در زندان قصر ۱۳۴۶
- ۱۰- مسجد در اجتماع ۱۳۴۷
- ۱۱- آفات توحید در مسجد قبا ۱۳۵۶

ز - مربوط به امام زمان (عج)

- ۱- پیروزی حتمی انجمن اسلامی دانشجویان ۱۳۳۹
- ۲- حکومت جهانی واحد انجمن اسلامی مهندسين ۱۳۴۰
- ۳- امام و زمان سخنرانی انجام نشده ۱۳۵۷

ح- مجموعه‌های مستقل

- ۱- بازیابی ارزش‌ها (جلد ۱) ۱۳۶۰
سیمای اسلام، التقاط، دین و آزادی، بیگانه‌پرستی، انقلاب و انقلابی
- ۲- بازیابی ارزش‌ها (جلد ۲) ۱۳۶۱
نهضت ضدایران، انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی، بعثت و راه‌های ایمان، ترمز و تفضل، ایران و اسلام، تلافی ۲۵۰۰ ساله، انقلاب و انتظار
- ۳- بازیابی ارزش‌ها (جلد ۳) ۱۳۶۲
رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها، ابراهیم، امام و امت، آزادی خواسته ابدی، انقلاب و انتظار
- ۴- بازیابی ارزش‌ها (جلد ۴) ۱۳۶۶
سیر تحول قرآن (جلد ۱) ۱۳۵۵
سیر تحول قرآن (جلد ۲) ۱۳۶۰
سیر تحول قرآن (جلد ۳) ۱۳۶۲
- بازگشت به قرآن (جلد ۱) ۱۳۶۰
بازگشت به قرآن (جلد ۲) ۱۳۶۱
بازگشت به قرآن (جلد ۳) ۱۳۶۲
- بازگشت به قرآن، مجلدات ۴، ۵ و ۶ به صورت دست‌نویس

آخرین سفر

مقدمه

در سفر پزشکی مرحوم مهندس مهدی بازرگان (رضوان الله علیه) به خارج، سه نفر از اعضای خانواده ایشان را همراهی می کردند، این سه نفر عبارت بودند از همسر ایشان خانم ملک طباطبائی، داماد ایشان آقای دکتر محمد حسین بنی اسدی و نوه ایشان خانم مرزده حجازی.

پس از درگذشت ناگهانی مرحوم مهندس در سوئیس در تاریخ سی ام دی ماه ۱۳۷۳ و مراجعت از سفر ناتمام، جلسه ای در تاریخ چهارم بهمن ماه از اعضای شورای نهضت آزادی ایران در منزل آقای دکتر یزدی برای برنامه ریزی برگزاری مراسم بزرگداشت ایشان تشکیل گردید. در این جلسه جناب آقای دکتر یدالله سبحانی از آقای دکتر محمد حسین بنی اسدی خواستند از جریان این سفر ناتمام که به سفر ابدی آن مرحوم منتهی شد گزارشی بدهند. آنچه در زیر ملاحظه می فرمائید تکمیل و تدوین یافته گزارش شفاهی ایشان است.

* * *

خاطرات سفر ناتمام

دکتر محمدحسین بنی‌اسدی

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای دکتر سبحانی فرمودند این سفر سخت و پر زحمتی بود و از این بابت از بنده تشکر کردند. واقعیت امر این است که آنچه باعث شد که تصمیم بگیرم در این سفر همراه آقای مهندس بازرگان بروم همین احساس سختی و خطرات احتمالی آن بود و این حداقل وظیفه‌ای بود که برای خود قائل بودم، تا شاید بتوانم خدمتی بنمایم. ولی مقدر این بود که در همان روز اول، سفر زمینی آقای مهندس پایان یابد و سفر آسمانی ایشان آغاز گردد. هر چند دوری و از دست دادن ایشان بسیار سخت و باور نکردنی بود، ولی شاید خداوند می‌خواست که حتی در این سفر احتمالاً پر زحمت هم، هیچ زحمتی برای دوستان و همراهان ایشان ایجاد نشود. بنابر این جای هیچ‌گونه تشکری از بنده نیست، بلکه این همراهی افتخاری بود که خداوند نصیب من فرمود که در روز و لحظات آخر حیات همراهشان باشم.

اینک گزارش مختصری از سفر کوتاه ۶۸ ساعته‌ای که از ساعت حدود ۶ صبح روز جمعه ۳۰ دی ماه آغاز شد و در ساعت ۲ بامداد روز ۳ بهمن به پایان رسید و طی آن مردم مسلمان ایران یکی از عزیزترین چهره‌های خود را از دست دادند به عرض می‌رسانم:

پس از خداحافظی با دوستان و بدرقه کنندگان در حوالی ساعت ۵ صبح ۳۰ دی ماه، برای انجام تشریفات وارد ساختمان فرودگاه شدیم. چمدان‌های ما را برای بازرسی باز کردند ولی به محض آنکه مسئول بازرسی آقای مهندس را شناخت نسبت به ایشان ادای احترام نمود و دستور داد تا چمدان‌ها را بسته و ما را به قسمت تحویل بلیط راهنمایی نمایند. در قسمت تحویل بلیط صفی از مسافران وجود داشت و کمی شلوغ بود. از آقای مهندس خواستیم که روی صندلی نشسته و استراحت کنند تا پس از تحویل بلیط و گرفتن کارت ورود به هواپیما به قسمت کنترل پاسپورت برویم. در قسمت کنترل پاسپورت، با وجودیکه با دیدن پاسپورت آقای مهندس بلافاصله متوجه حضور ایشان گردیدند و انتظار داشتیم که انجام تشریفات را

تسریع نمایند ولی متأسفانه ایرادهایی به پاسپورت‌های ما گرفتند که هم موجب اتلاف وقت و هم ناراحتی ایشان و همراهان گردید. به‌عنوان نمونه پاسپورت خانم آقای مهندس را به این دلیل قبول نکردند که مهر برجسته اداره گذرنامه که روی پاسپورت زده‌اند باندازه کافی برجسته و مشخص نبود و گفتند که در آن صبح زود بایستی به اداره گذرنامه مراجعه شود و پاسپورت ایشان مجدداً مهر گردد. قبول این موضوع یعنی از دست دادن پرواز، بالاخره پس از مدتی بحث و گفتگو پاسپورت ایشان را تحویل دادند. در قسمت ورود به سالن پرواز نیز نسبت به مبلغ ارز همراه آقای مهندس که کاملاً مجاز و دارای مدارک و اسناد رسمی بود ایراد و اشکال داشتند که برای جلوگیری از خستگی آقای مهندس خواهش کردم روی صندلی استراحت کنند، توضیحات لازم را برای مأمورین دادم تا بالاخره موافقت کردند، و ما وارد سالن پرواز شدیم. وقت گذشته بود و می‌بایستی به سرعت خود را به هواپیما می‌رساندیم. هوای درون سالن گرم بود و هوای بیرون سرد، بایستی از یک رامپ شیب‌دار طولانی برای سوار شدن به اتوبوس که مسافران را به طرف هواپیما می‌برد عبور کنیم. کمک کردم تا از رامپ گذشتیم و سوار اتوبوس شدیم. اتوبوس پر شده بود و به نظر آقای مهندس خسته شده بودند. خواهش کردم روی کیف‌های دستی بنشینند تا شاید بیش از این خسته نشوند. به پای هواپیما رسیدیم، بالا رفتن از حدود ۳۰ پله برای سوار شدن به هواپیما هم خطرناک بود. زیر بغل ایشان را گرفتم بنحوی که حتی الامکان کمتر بایشان فشار بیاید و خسته نشوند. بالاخره وارد هواپیما شدیم. به محض اینکه وارد هواپیما شدیم، یکی از دوستانم را که از علاقه‌مندان و دوستان آقای مهندس بود دیدم که با خوشحالی به‌سوی ما آمد و خوش آمد گفته. ایشان آقای مهندس جمال هاشمی بودند که چند روز پیش به‌من مراجعه کرده بودند و آمادگی و علاقه‌مندی خود را برای انجام هر خدمتی در این سفر اعلام داشته بودند و حتی از آقای مهندس خواهش کرده بودند که پس‌انداز مختصر ارزی ایشان را برای این مسافرت بپذیرند. در همان زمان آقای مهندس ضمن تشکر از صحبت ایشان فرمودند فعلاً نیازی نیست. من از اینکه مسافرت آقای مهندس جمال هاشمی تصادفاً با سفر ما هم‌زمان شده بود خیلی خوشحال شدم و با خودم گفتم اگر هم من نتوانم به‌طور کامل آقای مهندس را همراهی کنم، آقای مهندس هاشمی با ایشان خواهد بود.

بمحض اینکه صندلی‌های خود را پیدا کردیم و نشستیم، و قبل از آغاز حرکت، آقای مهندس قطب‌نمایی که از قبل تهیه شده بود در آوردند و جهت قبله را تعیین

کردند، تازه اذان شده بود. به من گفتند که می‌خواهند نماز صبح را بخوانند. فضای کوچکی را در آخر هواپیما برای نماز مناسب دیدم. آقای مهندس نماز صبح را در آنجا بجای آوردند. پس از مدت کمی پرواز آغاز شد.

در مدت پرواز فعال و سرحال بودند. کمی به برنامه‌های صوتی که از طریق «گوشی» (ایرفون) پخش می‌شد گوش دادند ولی بیشتر به خواندن آخرین شماره مجله آدینه که همراه داشتند پرداختند. به من گفتند تعجب می‌کنند که چرا مجلات اینقدر به ادبیات می‌پردازند در حالی که نیازهای مهم جامعه ما به چیزهای دیگری است. در تمام طول مدت پرواز که حدود ۵ ساعت به طول انجامید نخواستند. در اواخر پرواز بود که به من گفتند اصلاً نخواستیدم، شاید یکی دو دقیقه کمی خواب آلود شدم. در طول مدت پرواز بیشتر مطالعه می‌کردند. کتابی که تازه درباره ایشان دادم. مختصراً آنرا مرور کردند. صبحانه مفصلی را یکی دو ساعت بعد از حرکت برای مسافران آوردند نسبتاً با اشتهای خوب میل نمودند.

پس از مدتی به نزد آقای مهندس هاشمی که در یکی از ردیف‌های جلوتر از ما بودند رفتند و حدود ۱/۵ ساعت با ایشان در مورد مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی صحبت می‌کردند و به سئوالات ایشان درباره دلایل استعفا از هیأت مدیره خلع ید از شرکت نفت انگلیس (که در مدافعات دادگاه مجمل گذارده بودند) پاسخ دادند. (آقای جمال هاشمی خلاصه این گفتگو را در نوشته خود تحت عنوان «آخرین دیدار در آخرین روز» به رشته تحریر آورده‌اند.) در طی این مدت پرسشنامه نظر خواهی سویس‌ایر را نیز به دقت تکمیل کردند. شاید آخرین مطالبی که آقای مهندس با دست و قلم خود نوشتند پاسخ به سئوالات متعدد سویس‌ایر درباره کیفیت خدماتش به مسافران بود.

در طول پرواز، مسیر حرکت هواپیما و اطلاعات مختلف درباره سرعت، ارتفاع، فاصله تا مقصد، روی صفحات تلویزیونی هواپیما نشان داده می‌شد. آقای مهندس با دقت مسیر حرکت را دنبال می‌کردند و به اطلاعات مذکور توجه می‌نمودند و سئوالات و نکات دقیقی را مطرح می‌کردند. در نزدیکی سوئیس فیلمی از جاهای دیدنی سوئیس همراه با اطلاعاتی به منظور راهنمایی مسافران نشان داده شد که آقای مهندس با علاقه آن را تماشا کردند. بالاخره هواپیما به آسمان زوریخ رسید و دقایقی بعد به آرامی در فرودگاه شهر فرود آمد. شهری که هیچ کس تصور نمی‌کرد محل ملاقات ملک الموت با ایشان باشد.

«وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»^۱

قبل از اینکه از هواپیما پیاده شویم. خانم مژده حجازی (نوه ایشان) از من سؤال کردند آیا بهتر نیست بگوییم صندلی چرخ دار بیاورند. من مترصد بودم نظر خود آقای مهندس را جویا گردم. ابتدا کمک کردم پالتوی خود را پوشیدند و سپس با اکراه گفتم: اگر موافقید برای شما صندلی چرخ دار بیاورند. اکراه من از این جهت بود که فکر می‌کردم ناراحت شوند. ایشان با حالتی توأم با تعجب و انکار به من نگاه کردند و گفتند: صندلی چرخ دار و بدون معطلی به طرف درب جلوی هواپیما راه افتادند. مستقیماً از درب خروجی هواپیما وارد تونل کوتاهی شدیم. به محض آنکه وارد ساختمان فرودگاه شدیم شخصی به استقبال آمده خود را به نام (آقای) ملکیان و نماینده سفیر ایران در سوئیس معرفی نمودند. آقای مهندس ضمن معرفی همراهان به نماینده سفیر گفتند قرار بوده است دوستان دیگری را در فرودگاه ملاقات کنیم، مانند مهندس تاراس که از فارغ‌التحصیلان دوره‌های اول دانشکده فنی و از شاگردان قدیمی ایشان بوده و همچنین یکی از برادران مسلمان لبنانی بنام دکتر ابراهیم صلاح. برنامه ما این بود که به هتل‌ی که دوستان در نزدیکی فرودگاه گرفته بودند برویم، ولی آقای ملکیان، نماینده سفیر، در پاسخ گفتند که ما با همه آقایان آشنائی نزدیک داریم و هماهنگی لازم را انجام داده‌ایم و آقای تاراس هم در فرودگاه هستند و اضافه کردند از طرف سفیر مأموریت دارند هر نوع کمک و همراهی لازم را انجام دهند. در ضمن از آقای مهندس خواستند که برای استراحت کوتاهی به اطاق تشریفات (VIP) سوئیس ایر تشریف ببرند. ما به اتفاق ایشان و یکی از مهمانداران سوئیس ایر به اطاق تشریفات رفتیم، به محض ورود به اطاق، مهماندارانی که در آنجا بودند با رعایت احترامات لازم به آقای مهندس خیر مقدم گفتند و آقای ملکیان، نماینده سفیر، به بنده گفتند برای استراحت بیشتر و جلوگیری از خستگی آقای مهندس بهتر است بنده به اتفاق خانم مژده حجازی به قسمت تحویل چمدان‌ها رفته، چمدان‌ها را بگیریم و در جلوی درب خروجی فرودگاه منتظر ملاقات آقای مهندس و خانم ایشان باشیم. با توجه به اینکه خانم آقای مهندس همراه ایشان بودند، پیشنهاد آقای ملکیان را قبول کردیم. هنگامی که اتاق تشریفات را ترک می‌کردیم، آقای مهندس پالتوی خود را درآورده، ایستاده بودند و یکی از مهمانداران با یک سینی که در آن دو لیوان چای و یک نوشابه آب پرتقال بود خدمت آقای مهندس آمده،

۱. لقمان (۳۱) / ۳۴: ... و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه به دست خواهد آورد و هیچ کس نمی‌داند در

کدام سرزمین می‌میرد...

آقای مهندس قبل از برداشتن چای (که لحظاتی قبل خودشان سفارش داده بودند) به زبان فرانسه از مهماندار تشکر نمودند و ما در این هنگام برای گرفتن چمدان‌ها، ایشان را ترک کردیم (و این آخرین دیدار ما با ایشان بود). بعداً به ما گفتند که پس از رفتن ما، آقای مهندس تاراس (شاگرد و دوست قدیمی آقای مهندس) به اطاق تشریفات رفته و آقای مهندس از دیدن ایشان بسیار خوشحال شده و به هیجان آمده از جای خود جسته و ایشان را می‌بوسند و حدود ۱۵ تا ۲۰ دقیقه ضمن صرف چای بسیاری از خاطرات حدود ۵۰ سال گذشته را با هم تجدید و مرور می‌کنند. در این مکالمات خانم آقای مهندس و آقای ملکیان (نماینده سفیر) هم حضور داشته‌اند. در همین زمان سفیر ایران در سوئیس، آقای البرزی، تلفنی با آقای مهندس صحبت می‌کنند و ضمن خیرمقدم، از ایشان دعوت می‌کنند که به «برن» محل سفارت تشریف ببرند و در ضمن می‌گویند امکان معالجه و عمل جراحی ایشان به خوبی در سوئیس وجود دارد و آقای مهندس در پاسخ ضمن تشکر می‌فرمایند بسیار خوب در این مورد صحبت می‌کنیم.

بعد از حدود ۲۰ دقیقه آقای مهندس با همراهی خانم ایشان و آقای مهندس تاراس و آقای ملکیان از اطاق تشریفات بیرون آمده به طرف گیشه کنترل پاسپورت حرکت می‌کنند. گیشه کنترل پاسپورت در طبقه بالا قرار داشت و می‌بایست که با استفاده از پلکان برقی به آنجا بروند، هنگامی که پای خود را روی پله متحرک قرار می‌دهند کمی تعادل خود را از دست می‌دهند و ناچار به دیواره پلکان تکیه می‌دهند که به علت حرکت پله‌ها و ثابت بودن دیواره دو طرف پلکان موجب عدم تعادل بیشترشان می‌گردد ولی گویا با کمک همراهان به انتهای پلکان می‌رسند، ولی در همین اثنا احساس درد در ناحیه سینه می‌کنند و یک عدد قرص نیتروگلیسرین که همراه داشتند به دهان می‌گذارند و به راه ادامه می‌دهند. مقداری که راه می‌روند (حدود شاید یک دقیقه) به خانم می‌گویند بهتر است همین جا بنشینم. در این نقطه آبشار زیبایی در بدنه ساختمان ساخته شده است و تقریباً نزدیک گیشه کنترل پاسپورت است.

با نشستن بر روی زمین، پاهای ایشان شروع به لرزیدن می‌کند و در زمان کوتاهی بیهوش می‌شوند. آقای ملکیان و آقای مهندس تاراس در برابر این حادثه ناگهانی ابتدا بهت‌زده و گیج می‌شوند ولی سعی می‌کنند به سرعت بر خود مسلط شده و موضوع را به اورژانس پزشکی فرودگاه خبر دهند. به نظر می‌رسد گروه پزشکی ظرف مدتی حدود ۱۰ دقیقه پس از حادثه به محل می‌رسند و اقدامات ضروری و اضطراری پزشکی را آغاز می‌کنند.

* * *

در تمام مدتی که ذکر آن گذشت و حدود ۳۰ تا ۴۰ دقیقه به طول انجامید خانم مژده حجازی و بنده با چمدان‌هایی که تحویل گرفته بودیم در جلوی درب خروجی فرودگاه منتظر آقای مهندس و همراهان ایشان بودیم. چند بار به بخش اطلاعات فرودگاه و مهمانداران سوئیس‌ایر مراجعه کردیم و علت تأخیر را جویا شدیم. آنها هم با تماس تلفنی و هم از طریق بلندگو اقدام کردند ولی نه پاسخ درستی به ما دادند و نه خبری شد. ما از این تأخیر مبهم و گنگ ناراحت بودیم و چون از قسمت کنترل پاسپورت گذشته بودیم نمی‌توانستیم به داخل برگردیم و چاره‌ای نداشتیم مگر آنکه باز هم انتظار بکشیم. ناگهان نماینده سفیر، آقای ملکیان را دیدیم که از داخل ساختمان سراسیمه بیرون آمده خود را به ما رسانیده و به ما خبر داد که حال آقای مهندس بهم خورده است. فوراً چمدان‌ها را توی اتومبیل گذاشتیم و با کارت شناسایی که او همراه داشت خود را به آقای مهندس رسانیدیم.

با منظره بهت‌آور، تکان دهنده و رقت‌باری مواجه شدیم، یک تیم پزشکی مرکب از ۵ تا ۶ نفر مشغول کار روی آقای مهندس بودند. آقای مهندس را روی زمین خوابانده بودند. یک نفر تزریق می‌کرد، دیگری دستگاه مانیتور را به بدن ایشان وصل کرده منحنی‌های قلب را بررسی می‌کرد، یک نفر با بالن هوا یا اکسیژن به درون ریه‌ها می‌دمید، دیگری پاهای ایشان را بلند کرده بود. یکی دو بار چشم‌های خود را برای یکی دو ثانیه باز کردند! خودم را به دکتر جوانی که گویا سرپرست تیم پزشکی بود رساندم و پرسیدم وضعیت چگونه است؟ پاسخ داد خیلی خوب نیست، شانس موفقیت بیش از ۵۰ درصد نیست. بعد از اینکه از من سؤال کرد چه نسبتی با آقای مهندس دارم خواست که خبر دهم که حال آقای مهندس وخیم است و امید زیادی به اقدامات خود ندارند. پس از چند دقیقه به ما گفتند که آقای مهندس را با هلیکوپتر به بیمارستان دانشگاه زوریخ می‌برند. در حالی که آقای مهندس را روی برانکاری می‌بردند همراه آنان تا نزدیکی هلیکوپتر رفتیم و پرسیدم آیا می‌توانم همراهشان بروم؟ از اینکه هلیکوپتر به اندازه کافی جا ندارد عذر خواستند. هلیکوپتر حرکت کرد و ما هم به سرعت با وسیله نقلیه نماینده سفارت که یک استیشن واگن نو بود به طرف بیمارستان حرکت کردیم.

۱. با اطلاع و اجازه خانم، گروه پزشکی برای به حرکت درآوردن قلب ماده آدرنالین به عضله قلب و برای جلوگیری از احساس درد مسکن و داروی بیهوشی به ایشان تزریق کرده بودند.

خودمان را به سرعت به بخش ICU (آی سی یو) رساندیم. چند دقیقه قبل آقای مهندس را به داخل برده بودند. به ما گفتند فعلاً نمی‌توانید ایشان را ببینید، پزشکان دارند سعی می‌کنند که جریان خون و وضع قلب ایشان را به حالت تعادل و ثبات در آورند. هر چند دقیقه‌ای یکی از پزشکان یا پرستاران از اطاق آی.سی.یو بیرون آمده، خبر نه چندان امیدبخشی به ما می‌داد. یکی از آنان خواست تا سوابق پزشکی آقای مهندس را به ایشان بدهیم. خانم مژده حجازی آن را آوردند و به آنها دادند. پس از ملاحظه سوابق و اطلاع از گرفتگی و تنگی شدید دریچه آئورت دیگر هیچ‌گونه اظهار امیدواری نکردند و به ما گفتند که می‌توان وارد بخش ICU شده و آقای مهندس را ببینیم. وارد اتاق ایشان شدیم، انواع دستگاه‌ها به ایشان وصل بود و مانیتور ضربان ضعیف قلب ایشان را نشان می‌داد. ما پس از چند دقیقه با ناامیدی بسیار، از اتاق بیرون آمدیم و در انتظار معجزه و فرجی روی مبل‌های راهرو نشستیم. پس از دقایقی چند، خانمی از اعضای تیم پزشکی بیرون آمد و به آهستگی و آرامی و با اظهار تأسف به من گفت آقای مهندس در لحظات پایان عمر خود قرار دارند (He is dying). این جمله باور نکردنی که باید آن را باور کرده و می‌پذیرفتیم مختصر امید ما را نیز با خود برد. همگی در یک «شوک» روحی قرار داشتیم. وارد اتاق آی.سی.یو شدیم. آقای مهندس آرام خوابیده بودند. دستگاه‌های پزشکی هنوز کار می‌کردند و قلب ایشان ضربان ضعیف ولی منظمی را نشان می‌داد. پزشکان و پرستاران کمی دورتر از تخت ایشان به صورت نیمدایره ایستاده و جای کافی برای ما باز کرده بودند. رو به سوی تیم پزشکی کردم و گفتم خواهش می‌کنم هر کاری که ممکن است انجام دهید. به خاطر من چنین می‌رسد که پاسخ دادند که ما آنچه می‌توانستیم انجام دادیم و داروهای مربوط را تا آخرین مقدار مجاز تزریق کرده‌ایم و یکی از آنان در حالی که با دست به طرف بالا و آسمان اشاره می‌کرد گفت دیگر کاری از دست ما ساخته نیست. خانم مهندس و خانم مژده حجازی بیش از این تاب نیاوردند و از اطاق خارج شدند. هر ضربان قلب آقای مهندس از ضربان قبلی ضعیف‌تر بود و فشار خون به حداقل رسیده بود و با وجودی که هنوز ضربان قلب ادامه داشت ولی گردش خون به حد ناچیزی رسیده بود. پس از لحظاتی قلب از حرکت ایستاد و پزشکان دستگاه‌های مانیتور را قطع کردند ولی تنفس آرام آقای مهندس ادامه داشت. در حالی که هیچ پناه و چاره‌ای جز توسل و توکل به خداوند نداشتیم، در کنار تخت ایشان مشغول خواندن سوره حمد شدم. به چشم خود آخرین نفس‌های آقای مهندس را می‌دیدم و می‌دانستم بیش از لحظاتی به سفر ابدی مردی که اسوه راستی، حقیقت‌طلبی، خدمتگزاری، کار و تلاش و مبارزه بود نمانده است،

لحظه فراق با آخرین نفس آرام و مطمئن او فرا رسید.

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود

از اتاق بیرون آمدم، ساعت دیواری بیمارستان ساعت ۱۲/۳۰ به وقت زوربخ را نشان می داد. (۳ بعد از ظهر تهران) به سوی خانم رفتم و عرض کردم تقدیر چنین بود. انالله و انا الیه راجعون.

پس از وداع

برای خانم نگران بودم، همگی برای آخرین دیدار مجدداً به اتاق آی.سی.یو برگشتیم. این بار آقای مهندس تاراس دوست قدیمی مرحوم مهندس نیز با ما بودند. خانم مدتی روی پیکر پاک آقای مهندس خم شده سر خود را روی سینه شان گذاشته بودند و به شدت می گریستند. ما در «شوک» روحی عمیقی قرار داشتیم و به سختی حتی توان گریستن نداشتیم. مدتی گریستیم، فاتحه خواندیم و برای جلوگیری از بی تابی بیشتر خانم، ایشان را از اتاق بیرون آوردیم.

خانم پرستاری که از ابتدا با ما در ارتباط و تماس بود از بخش آی.سی.یو بیرون آمد و گفت قصد دارند پیکر مرحوم مهندس را به اتاق مناسبی در طبقه تحتانی بیمارستان برده و شرایط و ترتیبات لازم را برای مراجعه و ادای احترام دوستان و گذران وقت بیشتر در کنار پیکر و انجام مراسم خاص فراهم آورند. با اندک مشورتی که بین خود کردیم شرایط را برای چنین برنامه ای مساعد ندیدیم. لذا ضمن اعلام نظرمان به نماینده بیمارستان اظهار داشتیم که چون قصد مراجعت هر چه زودتر به ایران را داریم لطفاً هیچ گونه تغییری در وضعیت «بدن» ندهند و آن را برای انتقال به ایران آماده سازند.

از خانم مرحوم مهندس خواستم مدتی در همان محل به اتفاق خانم مژده حجازی باشند تا ما ترتیبات لازم برای مراجعت به ایران را بدهیم. بلافاصله به اتفاق آقای مهندس تاراس و آقای ملکیان به سوی قسمت اداری بیمارستان برای گرفتن گواهی فوت و تشریفات قانونی انتقال پیکر ایشان حرکت کردیم. البته لازم بود ابتدا مصیبت وارده را به نحوی به تهران خبر دهم که اعضای خانواده دچار «شوک» نشوند. در اولین فرصت از یکی از تلفن های بیمارستان استفاده کردم. شماره تلفن آقای دکتر یزدی و آقای مهندس توسلی جواب نمی داد. بالاخره شماره آقای مهندس صباغیان جواب داد. هر چند سعی کردم این مصیبت را تدریجاً به آقای صباغیان خبر دهم،

ولی مکالمه ما با گریستن شدید ایشان برای مدتی قطع شد ولی بالاخره توانستم ضمن گزارش مختصر وضعیت، سفارش‌های لازم را بنمایم. چنین به خاطر می‌آورم که نماینده سفیر یا سفیر ایران در سوئیس، آقای البرزی نیز تلفنی با بنده صحبت کردند و اظهار داشتند که آقای دکتر ولایتی و آقای هاشمی رفسنجانی از این ضایعه مطلع گردیده‌اند و ضمن پیام تسلیت خود به خانواده، خواسته‌اند سفارت ایران در سوئیس همکاری‌های لازم را به عمل آورند.

بالاخره به قسمت اداری بیمارستان رسیدیم. مسئول مربوط با توجه به اینکه ساعات آخر کار اداری روز جمعه بود ابتدا به ما اظهار داشت که تشریفات این کار به روز دوشنبه موکول می‌گردد چون تشریفات قانونی مربوط به شهرداری زوریخ احتمالاً به طول می‌انجامد. در پاسخ گفتم که چون دارای وضعیت استثنائی و اضطراری هستیم باید سریعاً مراجعت کنیم. مسئول مذکور با پیشنهاد ما موافقت کرد و فرم‌های لازم را تکمیل کرد. آقای مهندس تاراس و آقای ملکیان به طرف شهرداری و مراجع قانونی برای ترتیب دادن تشریفات قانونی انتقال پیکر مرحوم به ایران، رفتند و من هم به نزد خانم مراجعت کردم.

رئیس بخش ای.سی.یو، اطاق خود را برای استراحت در اختیار ما گذاشت. هر سه نفر از فرصت استفاده کردیم و نماز ظهر و عصر خود را بجا آوردیم و در انتظار برگشتن آقای مهندس تاراس و آقای ملکیان ماندیم. حدود ساعت ۴ بعدازظهر آقایان مراجعت کردند، در حالی که تشریفات اداری همگی انجام شده بود. آقای ملکیان گفتند که چون فردا پرواز به تهران نیست، بایستی تا روز یکشنبه صبر کرد و نتیجتاً باید به برن رفته و یک روز در آنجا توقف داشت.

خانم مایل بودند در همان شهر زوریخ و در یکی از هتل‌های شناخته شده اقامت کنیم ولی ما در شرایط روحی مناسبی که بتوانیم به دنبال هتل مناسب باشیم نبودیم. لذا با نظر آقای ملکیان موافقت کردیم. اتومبیل به سوی برن حرکت کرد. طی راه با استفاده از تلفن موبایل با افراد و اعضای خانواده در تهران صحبت کردیم و متقابلاً تسلیت گفته همدیگر را تسلی دادیم.

حدود ۲ ساعت در راه بودیم و پاسی از شب گذشته بود که به ساختمان محل اقامت (Residence) سفارت جمهوری اسلامی ایران وارد شدیم. صدای تلاوت قرآن که به احترام و به مناسبت درگذشت مرحوم مهندس بازرگان پخش می‌شد توجهم را جلب کرد. در مدخل اقامتگاه آقای البرزی و همسرشان به ما صمیمانه تسلیت گفتند و اظهار همدردی و همدلی نمودند.

آقای البرزی به من گفتند که حدود ۴۰ سازمان خبرگزاری به فاصله کوتاهی پس از درگذشت مرحوم مهندس بازرگان با سفارت تماس گرفته‌اند و از چگونگی موضوع سؤال کرده‌اند و خواسته‌اند مصاحبه کنند و از من خواستند که در صورت موافقت با مصاحبه، به آنها جواب مثبت دهند. در همان شب طی تماس تلفنی با یکی از آقایان در تهران مطلع شدم که در همان شب سیمای جمهوری اسلامی ایران ضمن اعلام خبر درگذشت مرحوم مهندس بازرگان، برخلاف واقع این موضوع را نیز اضافه می‌کند که علی‌رغم اعلام آمادگی جراحان و پزشکان ایرانی برای عمل جراحی در ایران، مسافرت ایشان به خارج به علت اصرار خود ایشان و خانواده انجام می‌پذیرد. چون واقعیت این بود که پزشکان چنین سفری را توصیه کردند، موضوع را به آقای البرزی اظهار داشتم شاید برای تکذیب این خبر مصاحبه لازم بود. ولی ایشان موضوع را به وزارت خارجه منعکس کردند و از ایران نیز خبر دادند که این خبر خلاف واقع مورد اعتراض دیگران نیز واقع شده و معاونت درمان وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، آقای دکتر کلانتر معتمدی، شخصاً موضوع را تکذیب کرده‌اند.

از همان شب بسیاری از ایرانیان مقیم خارج و دوستان، طرفداران و علاقه‌مندان طی تماس‌های تلفنی اظهار همدردی و تسلیت نمودند و روز بعد (شنبه) عده‌ای از شهرها و نقاط دیگر سوئیس برای تسلیت و اظهار همدردی به محل اقامت ما آمدند. آقای البرزی به من گفتند اگر موافق باشیم می‌توانند ترتیب برگزاری مراسمی را برای تسلیت و سوگواری ایرانیان و علاقه‌مندان در محل اقامتگاه سفارت جمهوری ایران بدهند. ولی ما به همان ملاقات‌های غیررسمی ایرانیان علاقه‌مند مقیم سوئیس اکتفا نمودیم و خود را برای مراجعه هر چه زودتر به ایران آماده ساختیم.

مؤسسه‌ای که قرار بود پیکر مرحوم مهندس بازرگان را برای انتقال به ایران آماده نماید کار خود را انجام داده بود و برگشت ما به ایران با اولین پرواز به وسیله هواپیمای شرکت لوفتانزا از طریق فرانکفورت برای روز یکشنبه رزرو گردیده بود.

صبح روز یکشنبه ضمن تشکر از سفیر و آقای ملکیان و کارکنان سفارت، یک جلد کلام‌الله مجید همراه با قاب خاتمی مزین به سوره «حمد» که یکی از دوستان برای نصب بر بالای تخت بیمارستان (پس از عمل جراحی قلب که هرگز صورت نگرفت) لطف کرده بود، به‌عنوان تشکر و یادگار سفر ناتمام خود ولی خاتمه یافته آقای مهندس به ایشان تقدیم کردیم.

حدود ساعت ۱۱ صبح یکشنبه ۲ بهمن ۱۳۷۳ از برن به سوی زوریخ حرکت کردیم. حدود ساعت ۱۳/۳۰ وارد فرودگاه شدیم، در فرودگاه زوریخ عده‌ای از ایرانیان و دستداران آقای مهندس حضور یافته بودند. از آن جمله آقایان علیرضا نوبری،

سلطانی و تاراس را به یاد می آورم. حدود ساعت ۱۴/۳۰ با خداحافظی از سفیر ایران، آقای البرزی و سایر مشایعت کنندگان با پروازی که پیکر پاک مهندس را نیز همراه داشت به سوی فرانکفورت حرکت کردیم. جا دارد از محبت و همدردی و یاری و همکاری آقای البرزی و همسرشان و آقای ملکیان و سایر همکارانشان نهایت قدردانی و تشکر به عمل آید. همان طوری که در ابتدا عرض کردم، غیر از اندوه جانگناه آن، زحمت و سختی خاصی در این سفر احساس نشد و مقدمات کار برای بازگشت سریع و انجام تشریفات لازم به وسیله مسئولین سفارت ایران در سوئیس انجام شد که از طرف خود و خانواده از آنان تشکر دارم.

حدود ساعت ۱۶ به فرانکفورت رسیدیم. با هماهنگی های قبلی سفارت ایران در سوئیس، مسئولین کنسولگری ایران در فرانکفورت در فرودگاه ضمن اظهار همدردی و تسلیت ما را به سالی برای استراحت هدایت کردند. چون دارای ویزای آلمان نبودیم و پرواز هواپیمای لوفتانزا به ایران ظرف مدت کوتاهی (حدود ۴۵ دقیقه) انجام می شد، نمی توانستیم از قسمت ترانزیت خارج شویم و احياناً از دوستانی که برای ادای احترام به مرحوم مهندس بازرگان و همدردی با ما آمده بودند تشکر نمائیم. از فرصت کوتاهی که بود استفاده کردیم و با تلفن با آقای مهندس محقق در ایران تماس گرفتیم و ساعت پرواز و ورود به تهران را خبر دادیم. حدود ساعت ۱۷ روز یکشنبه سوم بهمن با هواپیمایی که حامل پیکر پاک مهندس بود به سوی ایران حرکت کردیم و حدود نیم ساعت زودتر از زمان پیش بینی شده وارد فرودگاه مهرآباد شدیم.

دوستانی که در داخل ساختمان فرودگاه بودند کمک کردند تا ما زودتر تشریفات گمرکی را انجام داده و خارج شویم. چهره مضطرب و رنگ پریده و هراسان دختر کوچک ده ساله ام، یاسمین را به خاطر می آورم که اولین کسی بود که مانند فرد بی پناهی به سویم دوید و مرا در برگرفت و بعد همسر و فرزندان دیگرم و سایرین ... کمک کردم، خانم را به سوی صندلی های محل استراحت برده و نشاندم. آقای دکتر سحابی با اندوه فراوان به سویمان آمدند. سایر یاران، دوستان، دوستانان و اقوام با چهره های غمگین و چشمان گریان به تدریج می آمدند. بعضی از کسانی که فکر نمی کردم در زندگی فردی گریسته باشند یا به راحتی اهل گریستن باشند به طرفم آمدند. آقای مهندس حجازی به سویم آمد، سر خود را روی شانهم گذاشت و چنان گریست که گویی مادر یا عزیزترین فرد خود را از دست داده است.

دوستان دیگری برای انجام تشریفات مربوط به تحویل گرفتن پیکر پاک مهندس از مسئولین مربوط رفتند و بنده همراه پسر امیرعلی و عده ای دیگر از دوستان برای آماده شدن مراسم تشییع به سوی حسینیه ارشاد حرکت کردیم.

زمان‌های تقریبی سفر ناتمام

۶/۱۵ صبح، حرکت هواپیمای سوئیس ایر از تهران به طرف زوریخ
۹/۰۸ صبح به وقت زوریخ فرود هواپیما در فرودگاه شهر زوریخ
۹/۱۵ صبح به وقت زوریخ خروج از هواپیما و ملاقات با نماینده سفیر ایران
۹/۲۰ ورود به اطاق تشریفات VIP مربوط به سوئیس ایر
۹/۲۵ ترک اطاق تشریفات (آقای بنی‌اسدی و خانم مژده حجازی) برای گرفتن
چمدان‌ها
۹/۳۰ ورود آقای مهندس تاراس به اطاق تشریفات و ملاقات با آقای مهندس
بازرگان
۹/۳۰ تحویل چمدان‌ها به وسیله آقای بنی‌اسدی و خانم حجازی و رفتن به طرف
درب خروجی ساختمان فرودگاه و انتظار برای ملاقات آقای مهندس و خانم
و نماینده سفیر
۹/۵۰ خروج آقای مهندس بازرگان، خانم، مهندس تاراس و آقای ملکیان از
اطاق تشریفات و حرکت به سوی گیشه پاسپورت
۹/۵۵ احساس درد در ناحیه سینه و خوردن قرص نیتروگلیسرین به وسیله آقای
مهندس
۱۰/۰۰ بیهوش شدن آقای مهندس در نزدیکی گیشه پاسپورت (در نقطه آبشار
مصنوعی)
۱۰/۱۰ ورود تیم پزشکی اضطراری (اورژانس) به بالای سر آقای مهندس و انجام
اقدامات اولیه
۱۰/۳۰ اطلاع یافتن آقای بنی‌اسدی و خانم مژده حجازی از سانحه و فوراً خود را
به محل حادثه رساندن
۱۰/۴۵ حرکت دادن آقای مهندس به وسیله هلیکوپتر به بیمارستان دانشگاه زوریخ
همراه تیم پزشکی
۱۱/۰۰ ورود آقای مهندس به بیمارستان دانشگاه شهر زوریخ، بخش آی.سی.یو
۱۱/۳۰ ورود خانم بازرگان، آقای بنی‌اسدی، خانم حجازی و آقای تاراس و
آقای ملکیان به بیمارستان، بخش ای.سی.یو
۱۲/۰۰ ظهر، دیدار آقای مهندس در حالت بیهوشی در اطاق آی.سی.یو
۱۲/۳۰ ظهر، فوت